

دارد بعد از تحقیق اگر قرض پادشاهی بر ذمه او نباشد یا کروی و عملدار و فوطه دار نقود مال نباشد تعلق بومی گیرد و الا داخل بیت المال شود و تا خط بیت المالچی بدست نیارند مرده را دفن نکنند و بجانب شرق روه شهر بجهت تعظیم آفتاب در گورستان نگاهدارند و اگر یکی از سریدان در سنیه نام بمیرد خواه مرد خواه زن پاره از غله خام و خشک پخته برگردش بسته در آب سرد دهند و بجائی که آب نباشد بسوزند و یا بطور خطائیدان بدرختی بریزند و این حکم مبنای بر اصلی است که قرار داده اند و جای ذکر آن نیست و پسر و دختر عوام الناس تا بچپوتره کوتوالی بنظر گماشتهای کوتوال نگذردند و تحقیق حال هر دو نمایند کدخدا نشوند باین تقریب خیلی منافع و فواید بعهدہ داران خصوصاً کسان کوتوال و خانومی کلال و سایر عوانان ارفال بیرون از شمار وهم و خیال عاید میگردد دیگر زنی که دوازده سال از شوهر بزرگتر باشد شوهر باری جماع نکند و زنی جوانی که در کوچه و بازار شهر میگردد باشد و در آن حال یا رد نپوشد یا روی کشده گردد و همچنین زنی نامازگار حیده گر که با شوهر ستیزه کند در محله فواحش برود و آن کاره گردد دیگر وقت مخمسه و اضطرار مادر و پدر را میرسد که فرزندان خود را بفروشند و چون دست یابند زر داده از رقبه و قیمت خلاص سازند دیگر هندی را که در زمان طفولیت یا غیر آن باکراه مسلمان کرده باشند اگر خواهد باز دین آبائی را اختیار نماید و بر هیچکس تکلیف نمابند و هر کس از هر دینی که خواهد انتقال بدیگری کند و زن هندی اگر بر مسلمانی فریفته

معدۀ در دین مسلمانان در آید جبرا و قهرا گرفته با اهل اوسه پدارند از
 از احداث بیعه و کنیسه و بتخانه و دخمه هیچ یک را از کفار مانع
 نیایند و این احکام تعلق بامور دینی دارد که شمه ازان سمت
 گذارش یافت و استیعاب آن از حیز قدرت جامع ادراق ببرون است
 اما احکام ملکی و مالی و بیوتات و دار الضرب و سپاهی و رعیت
 و حوداگر و چوکی و راقعه نویسی و کروری و داغ و محلی و جذگ
 نیل و آهو و چینه و شیر و مرغ و بز و سگ و خوک و دیدن معناد
 ضوابط خیل خانه داری و توضیح اوقات در خوردن و آشامیدن و
 خواب و بیداری و اوضاع و احوال را چگونه پایند قلم توان ساخت
 که عقل از ادراک آن عاجز است و حصر انرا عمری دراز باید
 غیر طبیعی

هر روز فلک حادثه نو زاید • کاندیشه بسجد مژ آن نماید
 روشن تر از آفتاب راهی باید • تا مشکل این زمانه را بکشاید
 و بعضی ازان در دفتر دوم اکبر نامه که علامی شیخ ابوالفضل
 تصنیف کرده و مجلدی عظیم ساخته باز توان یافت و در روز
 شرف آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الفی را از جمله
 سه دفتر که در ازان ملا احمد تسنه را فاضی علیه ما علیه و ثالث
 آصفخان با تمام رسانیده و حکم بمقابله و تصحیح آن صدور یافته بود
 بتعاقب ملا مصطفی کاتب لاهوری که یاری اهل است و در سلک
 احدیان داخل است گذرانیده بدرجه تحسین پیوست و فرمودند
 که او چون بصیار متعصبانه نوشته است تصحیح دفتر دوم نیز بنمای
 و در مدت یک سال اکتفا بمقابله نموده از جهت تهمت تعصب

خود متعرض بمصنف الا ماشاء الله بجهة ربط سفوات نشده و اصل را تغير نداده عدت را بطبیعت وا گذاشتم که با داد باعث پر خاش دیگر کردن حال من درین کتابها بیان می ماند که یکی خود ما را با خسته میخورک و دیگری گفت که خسته چرا نمی اندازی گفت بر من همچنین پیموده اند *

و درین ایام شیخ فیضی مذکب الشعرا تفسیر سواطع الالهام را که همه غیر منقوط است و ضخامت هفتاد و پنج جزو دارد تمام ماخذه نو و نه فقره غیر منقوط تاریخ اتمام آن یامت و چند جزو برای انتشار در عراق فرستاد و حالا به * امرار ثانی * که نیز تاریخ تصحیح و مقابله میشود مشغول است و فضلی عصر توقیعات بران نوشتند از آن جمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توقیع عربی نوشت و میان امان الله سرهندی * (۲) وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ * و میر محمد حیدر معتمانی سوره اخلاص را بتمام بی تسمیه و فقیر * من احسن التفسیر بسم الله الرحمن الرحيم علم القرآن * تاریخ یامت و توقیعی نوشت انشاء الله بتقریبی در محل خود مذکور گردد و بعضی از فقرات سی گانه تاریخ مصنف که به فقیر از شکر گاه در لاهور نوشته بود این است * الحمد لله * محصل المرام

(۲) واضح باد که اعداد جمله الرطب "ح هزار و نو و نه است و اعداد فقره الحمد الله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و اعداد فقره اللهم المحرر الح یکهزار و سی و یک است برینقداس اعداد هر یک فقرات تاریخ مختلف است *

اکمل سواطخ الالهام • اللهم المحجور وحده لاطراس الکلام •
 هدیہ اسرار کلام الله المرسل درر السرر • سمو اسرار الدرر علوا •
 باقی بوین قیاس و در صفر سال هزار و دو خواجه ابراهیم حسین
 احدی که از جمله مخصوصان فقیر بوده از عالم درگذشت و • خواجه
 ابراهیم حسین • تاریخ یافته شد رحمه الله و همدرین سال حق سبحانه
 عز شانه کاتب را توفیق کتابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط
 نسخ و روشن و خوانا نوشته و با تمام رسانیده باوح و جدول مکمل
 وقف روضه منوره حضرت غوث الازامی مرشدی ملاذی میان
 شیخ داود جینی وال قدس سره ساخت امید که کفارت کتابتهای
 گذشته که چون ناه اعمال بنده سیاه امت گردیده مونس ایام
 حیات و شفیع بعد ممات گردد و مَا ذَلِكَ عَمَّا لِي اللهُ بِعَزِيزٍ •
 و در هفدهم ذی قعدة ابن سال محمد قاسم خان میر بحر و میرزا
 محمد زمان که مذسوب بفرزندى شاه رخ میرزا بود در کابل کشته
 شدند صجلا آنکه چون محمد زمان میرزا بعد از باز گشتن از حج
 بدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدی اوزبکان بجان آمده بودند
 او را بهرداری برداشته تردهای مردانه بجای آورده بامید کوسک
 از هندوستان پیوسته سو کله بغنیم می زدند و چون اراده ایشان
 بظهور نه بدوست و طایفه اوزبکیده

نشکری بیشتر از مور و ملخ

بر هر محمد زمان میرزا آوردند او حسب میسور و مقدر چند سال
 بمدافعه و صموده برخاست و دست آخر هزیمت یافته و تاب
 مقاومت نیاروده با چهارده پانزده هزار سوار بهزیمت هندوستان در

نواحی کابل رسید و باغی‌نواهی بعضی مردم از آن ناعید پشیمان شد
 و دغدغه واحد در هر داشت و بدست کسان محمد قاسم خان حاکم
 کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان باو بدمعظیم و تکریم سلوک
 نموده بهر کدام از مردم او اسپ و خرجی و خلعت داده و صد و
 پنجاه سوار بهمراهی او نامزد گردانیده میخواست که رخصت بجانب
 لاهور نماید درین اثنا بعضی از نوکران معتبر محمد قاسم خان که
 بدخشی بودند و کابلی با میرزا بگانه شده نیم روزی در حویلی را
 شکسته و بزور در آمده و بخوابگاه محمد قاسم خان رفته او را زیر
 تیغ کشیده بخوابگاه دیگر فرستادند و محمد هاشم واد محمد قاسم
 خان که در بیرون ارگ کابل منزل داشت جمعی از توپچیان و
 شاکر و پیشگان پدر را با خود متفق ساخته میرزا محمد زمان را
 محاصره نموده یکشب و روز آتش جنگ افروخته میرزا را بقتل
 رسانید و سر او را بدرگاه فرستاد محمد قاسم خان را که چند گاه جمله
 الملکی بود بحکومت کابل نامزد گردانیده رخصت دادند و خواجه
 شمس الدین محمد خواتی بعهده انتظام مهمات ملکی و مالی
 سرفراز شده دیوان مطلق العنان گردید و درین ایام آصفخان بخشی
 را بجانب کشمیر بجهت تحقیق معاملات و مهمات پناهی و رعیت
 آنجا رخصت دادند و درین سال فقیر را چون تنابع قوارع مصائب
 و تازیانه‌های نوایب گوش زد شد حق سبحانه از بعضی ملاحی و
 مناهی که بآن مبتلا بود توبه کرامت فرموده آگاهی بر زشتی اعمال
 و بدایح افعال بخشید

آه گر من چنین بماتم آه

و بطریق تغافل لفظ استقامت تاریخ یافته شد و ملک الشعرا این
بیت یامت

لقد تاب شیخی عن المحبة * و تاریخه سابق التوبة

برفت از سرم اندیشه می و معشوق

باشد ز خاطر آواز بر بط و طنبور

و در اوایل محرم مکرم سنه ثلاث و الف (۱۰۰۳) شیخ فرید بخاری
را که در بخشی گری شریک آصفخان بود حکم شد که تادر کوهستان
شمالی رفته راجهای متمرزان آنحدود را بر بقاء اطاعت کشیده
و جمع بندی اراضی نموده فراخور آن پیشکش آورد و در اوایل صفر
این سال از آب رازی عبور نموده دران نواحی به بیست و پنج روز
بسیر و شکار اشتغال فرموده باز گشتند و درین ایام بملک الشعرا حکم
تصنیف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه کم و بیش کتاب نل
دمن را که عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است
مشتمل بر چهار هزار و دوئیدست بیت و کسری مرتب ساخته در
نظر با چند اشرفی نذر گذرانید و بسیار مستحسن افتاد و حکم بکتابت
و تصویر آن و خواندن در مثل به نقیب خان فرمودند و مطلع آن
کتاب این است

ای در تگ و پوی تو ز آغاز * عذقایی نظر بلند پرواز

و الحق مذبونی است که درین سبصد سال مثل آن بعد از میر خسرو
شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد *

و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که با قلیچ خان

در افتاده و همیشه معارضت بار داشته و تصرف در مزاج

پادشاهی پیدا کرده و چست و چابک و مهمات درآمده بود مورد انواع مراحم پادشاهی و محل اعتماد تمام در حسن کفایت و تدبیر و اخلاص و دیانت و تردد شد چنانکه قلیچ خان و دیگر ارباب دخل را که جدائی از درگاه نداشتند باطراف نامزد گردانیده این معنی را مقدمه ترتیب و منشأ رعایت او تصور نموده عنایات گوناگون در باب او در خزینة خاطر مکتوب داشته میخواستند که جوهر عالی او را که قابل نشو و نما بود در صحرائی ظهور آورند ناگاه در عین ترقی و اوج کار و بار برخلاف چشم داشت آشنا و بیگانه چشم زخمی عظیم از زمانه رسید و بزرگوارت تب سحرق در سن چهل و پنج سالگی از عالم بیونا در گذشت و جز نام نیک با خود نبرد و خیلی از احباب و اصحاب که از و حسن اخلاق دیده امیدوارها داشتند خصم این حقیر که جهت یگانگی دینی و اخلاص مجرا از اغراض دنیاوی باو داشت اشک حسرت از دیده ریخته و مذک نویسی بر سینه زده عاقبت جز صبر و شکیبائی که شیوه اصفا و شیمه اتقیاست چاره ندیدند و این واقعه را اعظم مصائب و نوایب دانسته عبرت کلی از آن گرفته دیگر دم صحبت با افراد انسانی نردم و زاویه خمول لازم گرفتم

مجلس وعظ رفتند هوس است * سرگ همسایه و اعظ و بس اجنت و این واقعه در بیست و سوم صفر این سال روی داد و نعش او را از اردو بلاهور آورده در باغ او مدفون ساختند و کم کسی از خاص و عام شهر بود که بر جنازه او نگرست و از مکارم اخلاق او یاد نکرد و پشت دمت حسرت بدندان نگزید

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی کند
 سلطان قهر هیچ مسایبا نمی کند
 ماست حکم میر اجل بر جهانیدان
 این حکم بر من و تو بگذرا نمی کند

و این قطعه در تاریخ او گفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد * حوی عقبی و چست و زیبارفت
 جوهر او ز بس که عالی بود * در جوار ملک تعالی رفت
 قادری یامت سال تاربخش * گوهر بی بها ز دنیا رفت
 و درین ایام شیخ فرید بخاری را که بجهت ضبط کوهستان سواک
 مرمتاده بودند برای خدمت بخشی گرمی که متعین و منحصر
 برو شده بود طلب داشتند و قاضی حسین قزوینی را بجای او
 نامزد کرد دیدند *

و درین ایام اعظم خان که از شرفای مکه معظمه آزار بسیار
 کشیده و آن استغنا بیاک داده بود از حج بازگشته داخل سلسله
 مریدان گشت هم حجه و هم سایر لوازم ارادت و اخلاص بجا آورده
 و داع محاسن گفت و در صحبتها و هم زیادهها همه جا پیش بود
 و صوبه تازی پور و حاجی پور جایگیر یامت و احکام مذهب او
 از خدمت علامی یاد میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز ابجد همینخواهم

ندام کی رقوم آموز خواهم شد بددوانش

و دفع ممالی راست آمد *

و در نهم ماه رجب این سال تحویل نو روزی واقع شد

و سال چهارم از جلوس رسید و مجلس آئین بزمی بدستور
سنوات سابق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان
خانه عام و خاص از بالای جهر و که فقیر را پیش طلبیدند و خطاب
بشیخ ابو الفضل فرمودند که ما فلانی را که عبارت از فقیر باشد
جوانی فانی صوفی مشربی خیال می‌کردیم اما او خود چنان فقیه
متعصب ظاهر شد که هیچ شمشیری زگ کردن تعصب او را نتواند
برید شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت این
چنین می‌فرمایند فرمودند که در همین رزم نامه که عبارت از
صهابهات باشد و دوش برین معنی نقیب خان را گواہ گرفته ام
شیخ بعرض رسانید که تقصیر کرده است بضرورت و پیش رفته معروض
داشتیم که بنده مترجمی پیش نیستیم هر چه دانایان هندی تعبیر
کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر از خود نوشته باشم تقصیر
من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرد
تا خاموش ماندند و باعث برین اعتراض آن بود که نقل حکایتی
در رزم نامه کرده بودم باین مضمون که استادی از اهل هند در
وقت نزع به نصیحت با حاضران می‌گفت که آدمی را لازم است
که قدم از حد جهل و غفلت بیرون نهاده اول از همه موانع بیچون
را بشناسد و راه دانش پیماید و تنها بر علم بدعمل اکتفا نه نماید
که نتیجه نمیدهد و طریقه حمزه را اختیار نموده از مینات حسب
الامکان دست کشیده دارد و به یقین داند که هر فعلی را با زبوری
خواهد بود و در اینجا این مصرع نوشته بودم

هر عمل اجربی و هر کرده جزائی دارد

این معنی را حمل بر موال منکرو نکیر و هشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بغیر تناسخ بهیچ چیز قایل نیستند نموده مرا متهم به فقاہت و تعصب داشتند تا کی ملامت سرگ اشکبار من • یکبار هم نصیحت چشم سیاه خویش آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل هند قایل به جزا و عزای حسنات و سیئات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصی می میرد صحری که نامه اعمال بندگان را از مدت عمر می نویسد پیش فرشته که قابض ارواح است و پادشاه عدل نام دارد می برد او بعد از ملاحظه نیکی و بدی و غلبه یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص مخیر است از وی پرسند که اول ترا بعوض نیکیها در بهشت بریم تا اینجا استیغای لذت بر قدر حسنات خویش بکنی بعد از آن در دوزخ رسیدم تا تلافی آن گناهان شود یا برعکس و چون آن مدت را بسر می برد انگاه حکم میکند که باز در دنیا رفته و بقالبدی مناسب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین ای صابغایه تا زمانی که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معامله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدر جهان بی آنکه کسی بعرض رساند کرده فرمودند که اگر دانی را بتولیت روضه منوره حضرت خواجه اجمیری که متولی ندارد منصوب سازیم چو نیست گفت خوبست و تا مدت دوسه ماه در خدمت دربار بماند خلاصی ازین سرگردانیها تک و در بسیار نمودم و فصلی چند واجب العرض هم نوشتم و موقوف در جواب مانده بود و همین می بایست که

رخصت بگیرد و مذاقی غیب این میگفت که

گردست درکزی زنی زنجیر در دستت کنم

در خم می غرقت کنم گر نام هشیداری بری

و در شب سلخ رمضان مبارک این سال چون صدر جهان بمعرض رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم می شود فرمودند اینجا کارها دارد و گاه گاهی بار خدمتی میفرمائیم دیگری را پیدا سازید و علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عزشانه باین معنی تعلق نگرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری و سگ مگسی نمودن چه باشد

از در خویش مرا بر در غیر می ببری

باز گوئی که چرا بر در غیر می گذری

سالها در طلب رزی نکو در بدرم

روی بنما و خلاص کن ازین در بدری

مقارن این احوال روزی شیخ ابو الفضل را بحضور فقیر فرمودند که اگرچه از فلانی خدمت اجمیر هم خوب می آید اما چون چیزها را با ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما می نویسد نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و همان روز حکم شد که بقیه افسانه هندی را که بفرموده سلطان زین العابدین پادشاه کشمیر بعضی ازان ترجمه شده و بحر الامار نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام سازد و جاد اخیر آن کتاب را که بضخامت شصت جزو است در مدت پنج ماه باتمام رساند و مقارن این حال شبی در خوابگاه خاصه نزدیک پدایه

نخست طلبیده تا با مداد حکایات از هر باب پرسیده حکم فرمودند که چون در جلد اول بحر الاسما که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده فارسی قدیم غیر متعارف است آنرا هم تو از سرفو بعبارتی مانوس بنویس و مسوده این کتب را که خود ترجمه کردی نگاهدار زمین بوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از التفات بسیار ده هزار تنگه مرادی انعام و اسپ بخشیدند انشاء الله تعالی این کتاب بزودی و خوبی درین دو سه ماه مرتب و پرداخته آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند و هو بالاجابة جدیر و علی ما یشاء عبده فدیر •

و درین سال عمرا یض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود هندیه رحید که برهان الملک را بجهت بدملوکی وی کشته پسر وی دوازده ساله را بونی عهدی از برداشتند و فرمائی بشهزاده سلطان مراد و فرمائی دیگر بخانخانان مرستادند که بسرعت حرکت نموده متوجه تسخیر دکن شوند •

و در اوایل ذی حجه این سال شاه بیگ خان کابلی بقندهار رفت و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراهِ فرابیگ میر شکار ملازمت آمده جواهری گرانمایه با سایر نفایس پیشکش کرد و مورد مراحم و اعطاف پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با فوحی عظیم از اوزبک جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را بقتل رسانیده و بقیه السیف را خلعت داده خلاص بخشید و جمعی دیگر در قلعه گریخته متحصن شدند و توپچی بسیار برده قلعه را نیز بجزگ متصرف شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم میر استیلا

یافت و صوبه چیتور را بمیرزا رستم و ولایت سندیل از شیخ ابوالفضل
 کشیده بمیرزا فندهاری جایگزین دادند و ملتان را که از ظلم میرزا
 رستم خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام سعید
 خان مغول از بنگاله بملازمت رعیده فیل و اسوال بسیار با مایر
 نغایس آن ملک از جانب عیسی خان زمین دار پیشکش آورد
 و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرفی تخلص از درگاه بوطن
 مالوف مخرص شده بود برحمت حق واصل شد اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
 اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند • مناسبت قدم برداریم
 از نکته مقصود نشد فهم حدیثی • لا دین و لا دنیا بیکار
 و در شب بیست و هفتم ذی حجه این سال حکیم عین الملک
 که برسالت بجانب راجه علی خان رفته و از آنجا در هندیه که
 بجایگزین او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از بیماری پنج ماه سفر
 آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یگان یگان دل از صحبت
 برداشته سبکسار بمنزل باقی شناختند و می شنایند و ما بهمان
 سیه دای و پریشانی عمر به بیهودگی و غافلگی از عاقبت کار
 پسر می بریم

ای دل چو آئهی که فنا در پی بقامت
 این آرزوی دور و دراز از پی چرامت
 با روزگار عهد تو بستنی نه روزگار
 پس این نفیر چیست که ایام بیوفامت

و در سوم ماه محرم سنه اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی

که بسیار درویش نهاد مهربان و صاحب اخلاق بود سفر آخرت گزید
 بی خار اگر گلی میسر بودی • هر دم بجهان لغت دیگر بودی
 زمین کهنه سرای زندگانی ما را • خوش بودی اگر نمرگ بر در بودی
 و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادری ولد مخدوم شیخ حامد
 قدس سره برادر خورد شیخ عبد القادر که صاحب سجاده اچاه امت
 ملازمت اختیار کرده بمنصب پانصدی مرفراز شد و درین ماه
 صدر جهان مفتی ممالک محروسه که بمنصب هزاری رسیده با در
 پسر و نضول مقاصد خود بحلقه ارادت در آمده شصت ارادت
 قبول یافت چون ماهی بقلاب در آمد و منصب هزاری یافت
 و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد
 و در همین روز ملا تقی شستری که خود را اعلم العلماء می گیرد
 و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نثر می سازد و وقت ذکر
 آفتاب جت مظمته و عزّ شانه و امثال آن می نویسد و شیخ زاده
 گوساله خام نام بنارسی که لایخیری البدان و الزاده (۶) و ملا شاه محمد
 شاه آبادی و صوفی احمد مطرب مسند صاد دهلوی که خود را
 منسوب بفرزندی حضرت ثوث الثقلین رضی الله عنه می ساخت
 شیر را بچّه همی ماند بدو • توبه پیغمبر چه می مانی بگو
 مرید شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متقلد گشته و منصب
 صدی تا پانصدی یافته بطریق تلاش ترک ریش گفتند و جرد مرد
 گشتند و • مو تراش چند • تاریخ یافته شد و حال این نو مذهبان
 بآن می ماند که هندوی مسلمان شد و آن که جامه سرخ در بر
 او انداختند بمباهات بجانب خویشان میدید و ایشان می گفتند

مردک این لده خود فردا کهنه میشود اما این مسلمانی ها بگردن
مانند احمد صوفیک همانست که خود را مرید شیخ احمد بکری
مصری رحمه الله بلکه خلیفه کامل مکمل شیخ گرفته میگفت که
من بشارت آن مرشد وقت در دیار هند آمده ام چه بارها می
فرمودند مرا که سلطان هند را زلّتی واقع میشود دستگیری نموده
ازان مهلکه نجات خواهی بخشید و قضیه بر عکس روی داد

لاف زن جولاهه میگفت من بس ماهرم

شاید از سازند فردا بهر حورم حله یاف

آن شنیدمئی که باری جوله دیگر چه گفت

کمی برادر چند لاف اول بیاف انکه بلاف

و مآل حال گوماله بنارسی که عَجَلًا جَسَدًا لَه خَوَارُ عَجِبِينَ (؟) است
این بود که بوسینه شیخ ابو الفضل بدرجه تقرب رسیده بزرق و حیل
کروری بنارس شده پای خود ازین میان کشید و بر سر فاشه با
احمد صوفیک رقابت پیدا کرده و بار زر بسیار داده موکلی برو
گماشته رفت و چون مستحفظان فواحش و اهل طرب این را بعرض
رعانیدند شبی در مجامع نو روزی سر آنها بروی آب آورده
جایگیر دو صدی احمد سفلی و ملا شاه محمد را که بشرکت در
دامن گوه بود تغیر دادند و بنارسی را باز طلبیدند *

و در دهم ماه صفر ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از امتداد امراض

متضاده و اشتداد ضیق نفس واستسقا و ورم دست و پا و قی کردن

خون که بشش ماه کشیده بود از عالم درگذشت و از بس که با سنگ

شب و روز بر رخم مسلمانان مخلوط و مربوط بود میگویند که در وقت

عکرات صیاح الکلب از وی شنیدند و از بهر تعصب که در وادی
 ائمهان و انکار دین اعلام داشت بی اختیار دران وقت هم با اهل
 علمی متشرع متورع سخنان ما لا یعنی بیهوده حشو و کفر معناد
 خویش زدین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر
 اصلی خویش رفت و تاریخ این شد که * وی فلسفی و شیعی و
 طبیعی و دهری * و دیگری * قاعده ائمهان شکست * و یکی از
 آشنایان این تاریخ یافت که

دیدم که فلک چه ماهه نیرنگی کرد

مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد

آن سینه که عالمی در رمی گنجید

تا نیم دمی بر آردن تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه ندم شبی رسیده سر او را بدست نوازش
 گرفته و برداشته چند مرتبه فریاد زده فرمودند که شیخ جیو حکیم
 علی را همراه آورده ایم چرا حرف نمی زنی چون از خود رفته
 بود از صدائی و ندائی بر نخاست چون مکرر پرسیدند دستارخون
 را بر زمین زد و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و
 مقارن این حال خبر رسید که او خود را حیرد اللهم ثبتنا و استنا
 و احیدنا علی الایمان و الاسلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز
 حکیم همام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رفت و بتاریخ هفتم
 کمالی صدر در گذشت و صالحی این هر دو در ساعت در حجرها
 قفل گردید و بپارچه کفن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از
 اجزای زمان که بتاریخ شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر از سنه اربع

و الفبا (۱۰۰۴) هجریه موافق سال چهارم از جلوس بر سهیل اجمال
 مرقوم قلم شکسته این کسیر البال گردید و بی تخلف در ملک عبارت
 بی تکلف کشیده آمد اما بآنکه نظریه تفصیل مانند حسابی است
 از دریای عمان یا قطر از ابر و یاران هرچه نوشته ام بزم خود
 عهدا از رقم خلل مصون است الا ماشاء الله در بعضی سنوات
 تقدیمی و تاخیری یا تحریفی و تغییری در ماخذ رفته باشد که
 آن در عهد جامع نیست و اگر عمر اندکی مساعدت نمود و توفیقی
 رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فراغ حاصل آمد انشاء الله
 العزیز و قایع مستقبله نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که
 هندی خواهد بود بعد از ما بتسویب و جمع آن خواهد پرداخت که
 سنة الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم * حواله با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد